پیشخوان

درحاشیه انتشار اثر جدید موزه عبرت ایران

خنده‌ای به رنگ رنج

یعقوب لطفی

خنده بهانه لازم دارد، باید به چیزی خندید. آن چیز هر چیزی می‌تواند باشد فقط یک تلنگر لازم است. صاحب عالم هستی در بین نعمت‌های بی‌شمار و فراوانی که به انسان‌ها و حتی بعضی از حیوانات هدیه داده همین خنده است. این‌قدر این نعمت کامل ضروری جلوه‌گری می‌کند که قادر است در شرایط سخت جان کندن آدم‌ها، خود را نخود هر آش کند و روی لب‌های خشکیده و به ظاهر از کار افتاده جاخوش کند. شاید نتواند ساکن دائمی آنجا شود، اما چند لحظه‌ای سکونت هم غنیمت است و از این نشستن‌ها و بلند شدن‌ها، خنده روی لب‌ها در بین زجرکشیده‌های فجرآفرین فراوان اتفاق افتاده است. یادم است بچه‌تر از حالا که بودم شعری را در خانه و کوچه و مدرسه می‌خواندیم که ترجیع‌بند معروف آن این بود:

«حمومک مورچه داره/بشین و پاشو خنده داره»

به راستی این جویندگان حق، عدالت و پاکیزگی، دنیای فانی را به صورت یک حمام کوچک نگاه می‌کردند و مشکلات آن را به مثابه مورچگانی که می‌آیند و می‌روند و بعد با تمسخر آن با ایستادگی و دلاوری در سخت‌ترین شرایط چند لحظه‌ای شاد می‌شدند. آنقدر رنج‌ها عمیق بود که گویی برای خنداندن باید ماجرایی عمیق‌تر باشد، ولی اینچنین نبود و نمی‌توانست باشد. روح انسان آنقدر لطیف و شریف آفریده شده است که در سخت‌ترین شرایط با وسعت نظر به اندک بهانه‌ای دل می‌بندد و خنده‌ای ملیح به لبان صاحبش می‌نشاند. هم‌اکنون با گذشت ده‌ها سال از دوران تاریک حاکمان سیاه‌دل پهلوی، مزه و شیرینی خنده‌ای در رنج، شادی‌بخش محفل گرم پاکان امروز است. بنابراین کمال بی‌انصافی بود که آن ایام شیرین در آن روزها غیرقابل بازگشت، تجمیع نشود، حداقل ادای دین به صاحبان آن و این روزها تهیه مجموعه‌ای خواندنی به رسم امانتداری آرمان‌های پاک مبارزین سیاسی قبل از انقلاب بود مطالعه و بررسی خاطرات زندانیان سیاسی

حیاط کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک

رژیم طاغوت از این نگاه چشم‌اندازی قابل اعتنا را تحت عنوان «خنده در رنج» به روی ما می‌گشاید و می‌توان به عنوان یک مبحث و موضوع خاص و مستقل در دستور کار موزه عبرت ایران قرار گیرد و امروز به لطف خداوند این اتفاق افتاد. در بعضی از خاطرات می‌بینیم، خنده‌ها گاهی فی‌البداهه آفریده می‌شد که البته غالباً اینطور بوده و گاهی هم توسط به بند کشیده‌ها آفریده می‌شد. وقتی پای ایده و آرمانی والا در میان باشد و هنگامی که پشت انسان به کوهی از اعتقاد و ایمان گرم بوده باشد، در مسیر مبارزه و در زیر شکنجه نیز طنز و خنده می‌تواند به شکل مفری برای فرار از تسلیم شدن، سلامی برای مبارزه کردن، دریچه‌ای برای تخلیه روحی شدن، روزنه‌ای برای امید یافتن و ابزاری برای مقاومت و تاب آوردن به کمک گرفته شود. این روش را می‌توان کمک‌های ثانویه هم نامید. وقتی کمک‌های اولیه یعنی توسل و پناه بردن به مبدأ هستی چنان به داد مظلومان می‌رسد، کمک‌های ثانویه تحمل رنج و مرارت را آسان‌تر می‌کند و حتماً این چنین بود که «ادبیات مقاومت» شکل گرفت و رژیم پهلوی را به زانو درآورد. بی‌سوادی یا کم‌سوادی دست‌اندرکاران زندان هم در بعضی مواقع موجب بروز وقایع خنده‌آور و مضحکی می‌شد که در این مجموعه سعی شده است به آنها هم توجه شود و به نظر می‌رسد، بی‌سوادی مدعیان ایجاد دموکراسی و حامیان حقوق بشر دوران پهلوی نیز به یک واکاوی البته در فرصت دیگر نیاز دارند. از این رو امید بسیار می‌رود که این خاطرات جمع‌آوری شود و برای جوانان جوینده طلای ناب صداقت و راستی مفید واقع شود و اینها و موارد مشابه تنها واقعیت‌های سازنده هویت درست و قابل قبول تاریخی نسل امروز و نسل‌های آینده است و مطمئن باشیم هیچ گریزی از آنها نیست. مگر کسانی باشند و عامداً خود را به جهالت بزنند، چه بخواهیم و چه نخواهیم درون فطرت پاک انسان‌های شریف جای خوبی را برای خود باز خواهد کرد و در پایان با درود و سلام خاص به همه پاکان و صالحان این مرز و بوم کهن و ستمدیده به‌خصوص ناجی و رهبر فقید و بی‌بدیل، حضرت امام خمینی و فرزند خلف و صالح ایشان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و همه شهدای تاریخ مظلومیت و عدالت اسلام عزیز به همه مستکبران و ظالمان یادآوری می‌کنیم که با دل خونین و تنی مجروح و مضروب از تازیانه‌های بیدادگر آنها در جهان آلوده امروز با لب خندان مبارزه را نهایت مقاومتی از سر آگاهی و استقامت‌ورزی می‌دانیم که مصداق کامل آن شعر زیر است:

با دل خونین، لب خندان بیاور همچون جام
نی گرت زخمی رسد، آیی چو چنگ اندر خروش

خط گرفتن گروه تروریستی فرقان از دکتر علی شریعتی، واقعیت یا انگاره؟

روایتی از یک ابزار انگاری!

علی احمدی فراهانی

در تقویم مطبوعات و نشریات تاریخی ما، اردیبهشت ماه موسم «فرقان پژوهی» به شمار می‌رود، چه اینکه در این ماه، دوچهره شاخص انقلاب چون سپهبد محمد ولی قرنی و آیت‌الله مرتضی مطهری به کین فرقانیان به شهادت رسیدند. درباره این گروه از جنبه‌های گوناگون می‌توان به سخن نشست که «تأثیرپذیری آنان از منش و ایده‌های دکتر علی شریعتی» در زمره آنهاست. آنچه پیش روی دارید، درصدد نمایاندن این نکته است که این جماعت بیشتر به دیده ابزار به شریعتی نگریستند و وی را وسیله‌ای برای برآوردن نیات سیاسی و فرهنگی خویش ساختند. چهره‌هایی که در مقال پیش روی در این‌باره به شهادت و تحلیل آمده‌اند، شریعتی و فرقان را از نزدیک می‌شناسند و برای داوری در این باب صالح به نظر می‌رسند. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

حساب او را از داعیه‌داران جدا می‌کنم!

اهمیت سخنان حسین مهدیان در آن است که اولاً وی از معاشران و دوستان صمیمی دکتر شریعتی بوده تا جایی که شریعتی وصیتنامه معروف خود را در منزل وی به مهدیان داده است و ثانیاً: خود به تیر فرقانیان گرفتار آمده و سال‌هاست که عوارض ترکش‌های آن را تحمل می‌کند. با این همه مهدیان حساب شریعتی را از مدافعان تندرو و خشونت‌طلب وی جدا می‌کند و حکم به این همانی این دو نمی‌دهد: «چیزی که موجب ارادت من به شریعتی می‌شد و هنوز هم ادامه دارد، اخلاصی بود که من در او مشاهده کردم. او وقتی پذیرفت که در آثارش اشکالاتی هست و به آقای حکیمی وکالت داد که آنها را اصلاح کند، نشان داد که بر اشتباهاتش اصرار و لجاجت ندارد. هر متفکری، هر فردی سخنان قابل انتقادی هم دارد. این خیلی هم مهم نیست، چون شامل همه می‌شود. چیزی که مهم است این است که فرد چقدر در افکارش لجاجت داشته باشد و شریعتی از این مسئله، مبرا بود. در این‌باره دو خاطره از دکتر دارم. خاطرم است یک بار خودم با ایشان درباره بعضی از اشتباهاتش صحبت کردم. یک بار هم با آقای فلسفی صحبت کرد که خیلی جالب بود. من یک بار برای دیدار با دکتر به منزل پدر دکتر شریعتی رفتم که آپارتمانی روبه‌روی حسینیه ارشاد بود و ایشان در طبقه دوم آن زندگی می‌کرد. من به دکتر شریعتی گفتم: شما در طبقه‌بندی روحانیون گفته‌اید آخوندها اگر صدای خوبی داشته باشند، منبری می‌شوند و اگر صدای خوبی نداشته باشند، محرابی می‌شوند! این تقسیم‌بندی درستی نیست و با آنچه خود شما درباره بعضی از روحانیون بزرگ و مصلح و مبارز گفته‌اید، تناقض دارد. شما در آثارتان از امام خمینی، آقای طالقانی، آقای مطهری، از سیدجمال اسدآبادی و خیلی‌های دیگر تمجید کرده‌اید. اینها نه محرابی بودند نه منبری و در درجه اول هم دغدغه سیاسی و اجتماعی داشتند. ایشان حرف مرا قبول کرد، دکتر شریعتی واقعاً هیچ اصرار و پافشاری بر نظرات خودش نداشت و به‌راحتی می‌پذیرفت. مورد جالب‌تر جلسه‌ای بود که ایشان در منزل ما با آقای فلسفی داشت. من خاطرم است که آقای فلسفی با آن طرز بیان و نظم فکری و قدرت استدلالی که داشت بعضی از نکات قابل خدشه در سخنان و آثار دکتر شریعتی را محترمانه گوشزد کرد. آقای شریعتی با نهایت ادب و احترام گوش کرد و پذیرفت و این برای من واقعاً قابل تحسین بود. من در مصاحبه‌ای گفته‌ام که شریعتی پیوسته در کشاکش تقدیس و تکفیر بوده است. یک عده مثل فرقانی‌ها از او بت می‌ساختند و عده‌ای هم بالای منبر به او تعرض می‌کردند و اتفاقاً این افراد موجب می‌شدند که او به طرف جواب دادن و ادامه دعوا سوق پیدا کند، اما این مسئله غیرقابل انکار است که دکتر شریعتی در جلوگیری از گرایش جوانان به طرف مارکسیسم که یکی از پدیده‌های قوی و روز جامعه بود و داشت به‌سرعت در بین آنها جا باز می‌کرد، نقش بسیار برجسته‌ای داشت. بعد از انقلاب روزی با آقای بهشتی کار داشتم و رفتم دفتر حزب. کارم طول کشید و به اتفاق ایشان به طرف منزل برگشتم. در اثنای سخن، بحث به دکتر شریعتی کشید. ایشان گفت: «دکتر شریعتی در زمانی که دانشجویان به هر دلیل از روحانیت فاصله گرفته بودند، تنها کسی بود که آنها را به طرف اسلام و شخصیت‌های اسلامی جذب کرد و من این را در یک فرصتی خواهم گفت.» که البته ایشان این کار را هم کردند و یکی دو سخنرانی درباره دکتر شریعتی دارند که چاپ هم شده است. نفس اینکه دکتر شریعتی وجود برخی از نقایص و اشتباهات را در آثارش پذیرفت، موجب می‌شود که من حساب او را از داعیه‌داران طرفداری از او جدا کنم».[1]

نمی‌توانم چنین ادعایی را باور کنم!

حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ جعفر شجونی نیز از دوستان دکتر شریعتی به شمار می‌رود. وی علاوه بر دوستی با شریعتی، شخص اکبر گودرزی (پایه‌گذار گروه فرقان) و برخی از نزدیکان و اطرافیان وی را نیز به نیکی می‌شناسد و در دوره‌هایی با آنان از نزدیک مواجه شده است. او درباره انگاره این تأثیرپذیری می‌گوید: «من که نمی‌توانم چنین ادعایی را باور کنم، چون خودم با شریعتی رفیق بودم و او هم به من خیلی محبت داشت. بارها می‌نشستیم و با هم درباره موضوعات مختلف گپ می‌زدیم. من در منزل آقای احمد صدر حاج سید جوادی منبر می‌رفتم، منزل احمد علی بابایی منبر می‌رفتم و دکتر شریعتی هم پای منبر من می‌آمد. مرحوم آقای طالقانی، مهندس بازرگان و اعضای نهضت آزادی هم می‌آمدند. شریعتی نسبت به علما و روحانیت، آنهایی را که واقعاً خدمتگزار می‌دید، بسیار خاضع بود. ممکن است در مورد مصادیق، حرف‌های اشتباهی زده باشد، کما اینکه من با حرف‌هایی که درباره خواجه نصیر و علامه مجلسی زده، موافق نیستم و در این موارد اشتباه می‌کرد، ولی اینکه عده‌ای ادعا کنند که ما تز «اسلام منهای روحانیت» را از شریعتی گرفته‌ایم، واقعاً ظلم بزرگی است. دکتر شریعتی صراحتاً نسبت به امام، آقای طالقانی، آقای مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای اظهار ارادت می‌کرد، حتی با آقای خامنه‌ای دوست بود. شما بروید و از ایشان بپرسید که نگاه شریعتی نسبت به روحانیت چه بود؟ دکتر شریعتی با خود بنده رفیق بود، منتها حرف او و عده‌ای مثل مهندس بازرگان این بود که در اسلام طبقه‌ای به نام روحانی وجود ندارد و علمای دین هم صنفی هستند مثل سایر اصناف. یادم است مهندس بازرگان در زندان می‌گفت: «من به وجود طبقه روحانی به مثابه آنچه در مسیحیت هست، معتقدم نیستم.» بعد به شوخی می‌گفت: «اینها هم صنفی هستند مثل جگرکی‌ها» اما همان خدا بیامرز هم اینطور نبود که به علما و روحانیت معتقد نباشد. با ایشان در زندان شماره ۴ قصر بودیم که به من گفت: «عاقل‌ترین مرجع تقلید، آقای شریعتمداری است، اما الان حوادث روزگار آقای خمینی را جلو انداخته!» به هرحال کسی که این حرف‌ها را می‌زند، به یک عالم دینی معتقد است. اینها نوعاً در احکام از آقای شریعتمداری تقلید می‌کردند و حتی به ایشان وجوهات هم می‌دادند. ممکن بود با یک سنخ از افکار در میان روحانیون موافق نبودند، اما با روحانیت به‌طور مطلق مخالف نبودند. بدتر از همه اینکه عده‌ای حرف اینها را برای کشتن ارزنده‌ترین شخصیت‌های روحانی علم کنند. واقعاً دکتر شریعتی حاضر نبود یک مو از سر کسی کم شود. بسیار انسان نجیبی بود. در مقابل آقای مطهری بسیار تواضع داشت و کوچکی می‌کرد و به هیچ‌وجه حاضر نبود کسی اسلحه کالیبر ۴۵ بردارد و به مغز آقای مطهری شلیک کند، بعد هم اعلامیه پخش کند که ما این آدم را کشتیم، چون از مصادیق آیه «و قاتلوا ائمه الکفر فانهم لا ایمان لهم» هست یا به قول آنها با شهید شریعتی مخالفت کرده است. معمولا آدم‌های بی‌مایه و بی‌هویت دوست دارند خودشان را به یک آدم وجیه با شخصیت وصل کنند. در مورد شریعتی هم اینها همین کار را کردند».[2]

فرقان، استعداد فهم شریعتی را نداشت

با این روی نمی‌توان از این مهم صرف‌نظر کرد که آنچه درباره نسبت دکتر با فرقان رفت، همه واقعیت نیست. گفتمانی بر این باور است که به‌رغم عدم رضایت شریعتی از نشو و نمای گروه‌های فرقان گونه، برخی ایده‌های او می‌تواند بهانه به دست اینگونه گروه‌ها بدهد. حسین صفار هرندی که در دوره اوجگیری فعالیت‌های حسینیه ارشاد، از مستمعان سخنان دکتر شریعتی بوده، در تشریح بیشتر این نظریه اذعان می‌دارد: «ما در دینمان و از قول بزرگمانمان این را داریم که فرآورده فکری مثل فرآورده خوراکی است. ما هر فرآورده‌ای را در هر موقعیتی نمی‌توانیم بخوریم. مثلاً وقتی به قول عوام مزاجی سرد است، اگر زیادی هندوانه بخورد، به هم می‌ریزد. کسی هم هست که اگر فلان خوراک گرم را بخورد، همه بدنش کهیر می‌زند و بیرون می‌ریزد. آن غذا که مشکل نداشته، بلکه این فرد مستعد دریافتش نبوده است. خوراک فکری هم همین‌طور است. بعضی از خوراک‌های فکری را وقتی به کسی می‌دهید که استعداد قبولش را ندارد، او را به هم می‌ریزید، لذا معصوم(ع) فرمودند حق نداری پای هر منبری بنشینی. امام صادق(ع) به بعضی از شاگردانشان می‌فرمودند حق ندارید پای درس فلان کس بروید اما در عین حال، چند شاگرد خاص داشتند و به آنها می‌فرمودند شما حتماً به همان درس بروید و با مدرس آن بحث هم کنید. در اینکه بعضی از مطالب دکتر شریعتی آمیخته به مسائلی است که بنیاد دینی ندارد و به لحاظ فکری اعوجاج مبنایی دارد، تردیدی نیست. بخشی از حرف‌های دکتر به این دلیل، محکوم است. این چیزی است که خود دکتر هم به آن رسید و لذا به آقای حکیمی آن وصیتی را گفت که همه می‌دانند. مرحوم استاد مطهری و مهندس بازرگان، بعد از وفات دکتر شریعتی اطلاعیه‌ای دادند و در آن گفتند که مسلماً دکتر اشتباهاتی داشت، یعنی موضوع آنقدر بیّن بود که حتی این بزرگان هم در آن موقعیت، مجبور به ذکرش شدند، چون نمی‌شد حرف‌های دکتر شریعتی را دربست قبول کرد، برخی از آنها بنیان سست اعتقادی داشت یا ضد تفکر دینی ما بود. ظاهرش اسلام‌شناسی، ولی باطنش جامعه‌شناسی از منظر تفکر روشنفکرانه بود. در آن مقطع، مطالب دکتر شریعتی با این خصوصیات، در اختیار کسانی قرار گرفت که هنوز ساخته نشده بودند و مسائل اولیه دینشان را هم بلد نبودند. بعضی از این مطالب برای چنین افرادی بسیار مضر بود. نام کتاب هم اسلام‌شناسی بود و لذا چنین فردی می‌گفت عین آن را بر می‌دارم و خودم را مسلح به تفکر اسلامی می‌کنم. اینکه می‌گویند: «فلانی در قله اسلام‌شناسی نشسته!» و دیگران را به او ارجاع می‌دهند، خیلی حرف بزرگی است. کدام اسلام‌شناس؟ تفکر اسلامی منابع و اصولی دارد. وقتی کسی هیچ یک از این راه‌ها را طی نکرده، اگر بخواهند او را به عنوان یک مرجع اسلام‌شناسی بپذیرند، سر از فرقان در می‌آورند، ولی اگر به عنوان یک منبع مطالعاتی در نظر گرفته شود، مسئله متفاوت خواهد بود. من کتاب مارکس یا فلان رمان را هم می‌خوانم. یکی از هنرهای حضرت امام این بود که کتاب‌های مختلف را می‌خواندند. خودشان می‌گفتند که من رمان شوهر آهوخانم محمد افغانی را خوانده‌ام. الان هم واقعاً چیزی نیست که در دایره مطالعات حضرت آقا نگنجد و از آن بهره لازم را نگیرند. ما نمی‌توانیم بگوییم یک متن، بستر گمراهی اینها شده. می‌توانیم بگوییم فکر مشکل‌داری در زمین غیرمستعدی قرار گرفته و تبدیل به چنین چیزی شده، وگرنه خیلی‌ها آن کتاب‌ها را خواندند و فرقانی هم نشدند، بلکه برعکس مرید صددرصد امام شدند. خیلی‌ها همان حرف‌ها را خواندند و با دکتر شریعتی برخورد انتقادی کردند، برای اینکه یک بنیه قوی اعتقادی داشتند و در خانه‌هایی بزرگ شده بودند که روی مبانی اعتقادی‌شان کار شده بود».[3]

> **در تقویم مطبوعات و نشریات تاریخی ما، اردیبهشت ماه موسم «فرقان پژوهی» به شمار می‌رود، چه اینکه در این ماه، دوچهره شاخص انقلاب چون سپهبد محمد ولی قرنی و آیت‌الله مرتضی مطهری به کین فرقانیان به شهادت رسیدند. درباره این گروه از جنبه‌های گوناگون می‌توان به سخن نشست که «تأثیرپذیری آنان از منش و ایده‌های دکتر علی شریعتی» در زمره آنهاست**

فرقانی‌ها خود را پیشروتر از شریعتی می‌دانستند

تئوری‌پردازان فرقان به‌رغم احترام ظاهری به دکتر شریعتی و نام بردن از او در برخی سخنرانی‌ها و نوشته‌های خویش، بر این باور بودند که در غیاب او، پروژه وی را تکمیل کرده و به برداشت‌های متعالی‌تری از اسلام، نسبت به او دست یافته‌اند. مرتضی الویری از اعضای سابق سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در پروژه تعقیب و دستگیری رهبران فرقان نیز مشارکت داشته، در این‌باره بر این باور است: «اینها در عین حال که به مرحوم شریعتی احترام می‌گذاشتند، معتقد بودند که چند فاز از او جلوتر هستند و به او به عنوان معلم و مرشد نگاه نمی‌کردند. افکار و آرای او را بررسی می‌کردند، ولی اینطور نبود که بگویند ما در پرتو دیدگاه‌های شریعتی به این تفکر رسیده‌ایم، بلکه خود را صاحب تفکر و سبک می‌دانستند که به یافته‌های جدیدی در دین رسیده‌اند!».[4]

خانواده شریعتی را هم به گروه فرقان منتسب کردند!

شاید یکی از فصول خواندنی در باب موضوعی که از آن سخن می‌رود، مواضع خانواده دکتر شریعتی در برابر مصادره به مطلوب‌های فرقان است. به شهادت اسناد ومطبوعات، خانواده شریعتی از همان آغاز انتساب فرقان به دکتر، در برابر این فرآیند موضعی سلبی داشتند و این انتساب را انکار می‌کردند. احسان شریعتی فرزند دکتر علی شریعتی، بعدها درباره سیر آشنایی خود با فرقان و فعالیت‌های آنان گفت: «بعد از انتشار اولین اطلاعیه به نام فرقان، توجه جامعه، از جمله خانواده و طیف ما به این مسئله جلب شد، به‌خصوص که نقل قولی از دکتر بالای آن نقش بسته بود... این حوادث خیلی سریع گذشت و گروه فرقان چند اعلامیه دیگر هم داد که «دیکتاتوری چکمه می‌رود و دیکتاتوری نعلین» می‌آید. این برای خیلی‌ها عجیب بود که اولین گروهی که به مخالفت با رهبری انقلاب پرداخت، گروهی مذهبی بود، نه گروه‌های غیرمذهبی! پس از پیروزی ۲۲ بهمن هم که ناگهان وارد عمل شدند و ترورها پشت سر هم اتفاق افتاد. اول هم معلوم نبود که اینها که هستند و چه می‌خواهند. در شب حادثه ترور مرحوم مطهری، اتفاقاً شوهر عمه ما آقای دکتر روحانی منزلمان بود. فردای روز حادثه با ماشین خودم، پسران آقای مطهری را به مراسم تشییع بردم. رفتم ماشین را پارک کردم و برگشتم و دیدم صف طویلی از مردم در دانشگاه تهران تشکیل شده است، طوری که ما آخر صف تشییع‌کنندگان بودیم. بعد از چند روز دیدم که در نشریه «صبح آزادگان» به ما حمله شده و مرا به گروه فرقان نسبت داده‌اند! در آن زمان گروه‌های ناشناخته‌ای هم تشکیل شده بودند که بعضی از روحانیون را ترور می‌کردند، مثلاً گروه ۲۱ که می‌گفتند ۲۱ تیر به روحانیونی که بر اساس اسناد با ساواک همکاری کرده، خالی می‌کند! نوعی آشوب پیش آمده بود که هر کسی هرچیزی می‌گفت و هرکاری می‌کرد، از این نظر دوستان توصیه کردند که شما سریع این موضوع را تکذیب کنید. مادر ما زنگ زد به این روزنامه و گفت که این را تکذیب کنید. آنها خندیدند و گفتند: «اگر ما بخواهیم خبرهایمان را تکذیب کنیم، باید هر روز دو تا روزنامه در بیاوریم. یکی صبح که خبر را می‌دهیم، یکی عصر که خبرهای صبح را تکذیب کنیم!» ما رفتیم دادگستری که شکایت کنیم و با مرحوم آقای بهشتی ملاقات کردیم. ایشان گفتند شما بروید طبقه پایین پیش آقای موسوی اردبیلی که دادستان هستند، ولی توصیه کردند که سعی کنید در روشتان مثل خود دکتر باشید. ببینید که در مورد آقای مطهری چه تعبیر زیبایی به کار می‌برد. می‌گفت ایشان خیلی «کافر غضب» هستند. من فهمیدم مرحوم بهشتی هم نسبت به برخوردهای احساسی مرحوم مطهری انتقاد دارند، اما این را بسیار مؤدبانه مطرح کردند».[5]

اکبر گودرزی بنیانگذار گروه فرقان در دادگاه انقلاب

> **تئوری‌پردازان فرقان به‌رغم احترام ظاهری به دکتر شریعتی و نام بردن از او در برخی سخنرانی‌ها و نوشته‌های خویش، بر این باور بودند که در غیاب او، پروژه وی را تکمیل کرده و به برداشت‌های متعالی‌تری از اسلام، نسبت به او دست یافته‌اند**

پی‌نوشت‌ها:

۱- ر. ک به کتاب ماه تاریخی- فرهنگی یادآور، ویژه‌نامه گروه فرقان، گفت‌وگو با حسین مهدیان
۲- ر. ک به همان، گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین جعفر شجونی
۳- ر. ک به همان، گفت‌وگو با حسین صفارهرندی
۴- ر. ک به همان، گفت‌وگو با مرتضی الویری
۵- ر. ک به همان، گفت‌وگو با احسان شریعتی